

پرده آخر: یادداشتهای درباره بحران سیاسی رژیم اسلام

۵- ریشه های دوم خرداد

منصور حکمت

مومیایی های سیاسی

از میان سه جریانی که بعنوان قطبهای سیاسی اصلی در صحنه سیاسی آتی ایران بر شمردم (ر.ک به شماره ۷)، جنبش ملی- اسلامی امروز بیش از همه مورد توجه ناظران سیاسی است. اما این جنبش بسیار بی آینده و بی ریشه است. از نظر طبقاتی و تاریخی، این جنبشی متعلق به گذشته است. ماهیتا منقرض شده است. اگر هنوز در صحنه است، از این روست که استبداد سلطنتی و اسلامی و اختناق کمابیش بی وقفه در طول نیمه دوم قرن بیستم در ایران، مانع از آن بوده است که قلمرو سیاست و حیات سیاسی جامعه همپای سیر تحول در اقتصاد سیاسی و حتی تفکر سیاسی در ایران توسعه و تحول پیدا کند. صحنه سیاست در ایران، از خود حکومتی که بر سر کار است گرفته تا جنبشهای اپوزیسیون، جولانگاه احزاب و گروهها و جریاناتی است که موضوعیت تاریخی و پایه طبقاتی قائم بذات خود را مدتهاست از دست داده اند. انجماد قلمرو سیاست در ایران زیر سایه اختناق، مانع از محو عملی این نیروهای سپری شده از صحنه و به میدان آمدن نیروهای نوینی بوده است که با خصوصیات بنیادی تر جامعه معاصر ایران و نبردهای طبقاتی اصلی این جامعه خوانایی دارند. احزاب و نیروهای این اردوی منقرض شده همچنان باقی مانده اند تا بعنوان ماتریال و ابزارهای سیاسی فرعی بورژوازی در متن جدال طبقاتی نوینی که در ایران و در جهان امروز در جریان است بکار بروند.

عروج اسلام سیاسی و حکومت اسلامی در ایران خود یک نمونه گویای احیاء و موضوعیت یافتن مجدد یک جریان مرده سیاسی در قالبی نوین و برای اهدافی بیرون از چهارچوب اولیه و ادعایی خود آن جنبش است. اسلام سیاسی در خاورمیانه در متن جنگ سرد و اساسا علیه چپگرایی رو به رشد در میان کارگران و روشنفکران این کشورها و علیه اندیشه های آزادیخواهانه احیاء شد و در دل بحران حکومتی دیکتاتوری های نظامی و پلیسی طرفدار غرب حتی به قدرت رسانده شد. جمهوری اسلامی خمینی تجسم رنسانس اسلامی سید جمال الدین و یا حتی مشروعه چی گری شیخ فضل الله نبود. آنچه در ایران بر سر کار آمد و هنوز بر سر کار است یک گانگستریسم اسلامی ضد چپ است که برای نجات سرمایه داری در خاورمیانه اواخر قرن بیستم و ایران دوران سقوط سلطنت مطابق سفارش ساخته شده است.

اپوزیسیون ملی - اسلامی مورد اشاره من نیز در اساس فاقد موضوعیت تاریخی و نقطه ارجاع طبقاتی معتبری در اقتصاد سیاسی امروز ایران است. دو سوی نبرد طبقاتی در ایران، کمونیسم کارگری و کاپیتالیسم جهانی بورژوازی اند. "جنبش ملی- اسلامی" مستقیما و به اعتبار اهداف و برنامه احزاب متشکله آن و یا حتی افق طبقاتی ای که نمایندگی میکند به این جدال اصلی تعلق ندارد. یک جریان فرعی است. نماینده اقشار و طبقات فرعی است. اما بعنوان یک نیروی سیاسی، در این جدال محوری دخیل است. نقش معینی برای بورژوازی امروز ایران در نبرد طبقاتی امروز ایران بازی میکند. همینجا اشاره کنم که من عبارت (قطعا نادقیق) جنبش ملی- اسلامی را به معنای یک ائتلاف سیاسی میان دو طیف ملی و اسلامی در اپوزیسیون ایران بکار نمیبرم. اشاره

من به جنبش اجتماعی واحدی است که در جهان نگرشی اسلام و ملی‌گرایی بعنوان اجزاء و ارکان یک ایران و یک هویت ایرانی "مستقل" در تقابل و تمایز با سلطه غرب و حتی مدنیت غربی سنتز شده‌اند. جنبشی که برای تعریف هویت خویش و سیمای شهروند جامعه خویش به هردوی این اجزاء نیاز داشته‌است. به این ترتیب پان‌اسلامیسم و مشروعه‌طلبی از یکسو و پان‌ایران‌یسم و عظمت‌طلبی ایرانی از سوی دیگر بیرون این جنبش قرار میگیرند. از نظر سیاسی و سازمانی این جنبش کاملاً قابل تعریف است و در واقع پیکره اصلی اپوزیسیون ضد سلطنتی ایران را تشکیل میداده‌است. قصد من از این بخش نوشته، ارائه تحلیلی بر نقش دوره‌ای این جنبش و دورنمای آینده آن در دل بحران سیاسی‌ای است که در ایران آغاز شده‌است.

جنبش ملی اسلامی: تنوع سازمانی

بگذارید قبل از اینکه جلوتر برویم کمی تصویر خود را از این صف مشخص‌تر کنیم. از نظر حزبی و گروه‌بندی سازمانی، این جنبش فوق‌العاده متنوع و گسترده‌است. حزب توده و جبهه ملی که ستونهای اصلی این اردو بودند، در طول ۲۰ سال پس از ۲۸ مرداد دچار اضمحلال شدند و طیف وسیعی از گروه‌ها را از خود بجا گذاشتند. گروه‌بندی‌های امروز جنبش ملی - اسلامی، تکه پاره‌ها و ترکشهای سیاسی ناشی از تلاشی این ارکان دوگانه اپوزیسیون سنتی ایران هستند. جبهه ملی (شامل شاخه‌های مذهبی آن) و حزب توده بستر شکل‌گیری و رشد و ابراز وجود سیاسی این جنبش بودند. فدایی و مجاهد اجزاء ارگانیک این جنبش در سالهای بعد از افول حزب توده و جبهه ملی را تشکیل میدادند. جریان‌های ناسیونال‌اسلامی (نظیر نهضت آزادی و مجاهدین و دیگر پیروان شریعتی، اسلام‌یون اهل "مدرنیته" - در تمایز با خط پان‌اسلامیستی و مشروعه‌چی)، بخشی از این جنبش بوده‌اند. کل حرکت مائوئیستی در ایران با سازمانها و محافل گوناگونش به این اردو تعلق داشته‌است. کنفدراسیون دانشجویان دوران قدیم و لشکر جمهوریخواهان و سوسیالیستهای سابق و خاتمی‌چی‌های دو آتشفشان که از آن بیرون زده‌اند، بخش اعظم گروه‌های سنت‌فدایی و جریان‌های فرعی‌تر مجاور آن نظیر راه‌کارگر همه‌گوشه‌هایی از این اردو هستند. قلمرو هنری و ادبی "متعهد" و اپوزیسیونی در ایران اساساً تحت سلطه این جنبش بوده‌است. کانون نویسندگان یک مرکز مهم این جنبش است. و بالاخره پرچم دوم خرداد پرچمی است که امروز عمدتاً برای وحدت این جنبش بلند شده‌است.

در نظر اول شاید اطلاق یک "جنبش" به این طیف نیروها چندان موجه جلوه نکند. چگونه میتوان جریانی که خود ما مدعی هستیم موضوعیت تاریخی - طبقاتی خود را از دست داده‌است و حتی فاقد یک بنیاد طبقاتی تعریف شده در سرمایه‌داری امروز ایران است، یک جنبش نامید؟ چگونه میتوان جریانی را که (همانطور که پائین‌تر خواهم گفت) فاقد یک آرمان و امر اقتصادی و برنامه اجتماعی قابل اعتناء است، یک جنبش نامید؟ و بالاخره چگونه میتوان این طیف وسیع احزاب و گروه‌های سیاسی را که از نظر مشخصات رسمی ایدئولوژیکی، پیشینه‌های سیاسی و عملی و سنت‌های سازمانی اینچنین متنوع‌اند و بدفعات حتی به خونین‌ترین اشکال در برابر هم قرار گرفته‌اند، اجزاء یک جنبش واحد نامید؟

بنظر من این طیف نیروها علی‌رغم همه شکافها و کشمکشهای درونی، یک جنبش سیاسی قابل تعریف را میسازند و مجموعاً برای تحقق یک افق سیاسی معین در ایران تلاش میکنند. این طیف بر بستر ایدئولوژیکی و مشخصات سیاسی و فرهنگی مشترکی بنا شده‌است و در بحران سیاسی جاری ایران به مثابه یک جنبش کمابیش واحد ظاهر میشود و سرنوشت مشترکی در انتظارش است.

دو قطب در بورژوازی قرن بیستم ایران

جنبش ملی-اسلامی، و طیف بسیار وسیع احزاب و گروههای آن در ایران دهه های اخیر، بنظر من حاصل یک شکاف اساسی در جنبش بورژوازیی ای است که وارد انقلاب مشروطیت شده بود. افق حاکم به انقلاب مشروطیت یک افق بورژوازیی بود. این جنبشی برای تبدیل کردن ایران به یک "کشور"، ایجاد یک "دولت" مدرن، تحکیم پایه های مالکیت، حقوق فردی و مدنی و استقرار قانون بود. تحولاتی که پیش شرط حیاتی شکل گیری یک بازار داخلی و رشد سرمایه داری در ایران بودند. این انقلاب میخواست یک جامعه عقب مانده فئودالی و عشیرتی را وارد عصر سرمایه داری بکند. مستقل از طول و عرض و ابعاد ناچیز بورژوازی بومی ایران، انقلاب مشروطیت جنبشی با افق بورژوازیی و برای به پیش راندن مناسبات سرمایه داری در ایران بود. و علیرغم همه عواطف ضد استعماری و حتی ضد خارجی در صفوف مشروطه طلبان، غرب و غربیت، چه در نظام اداری و در چه در موازین سیاسی و حقوقی و چه در تولید و اقتصاد، الگو و قطب نمای این جنبش بود. مدرنیزاسیون، رشد فن و علم، سکولاریسم، ناسیونالیسم، و لیبرالیسم مولفه های اصلی افق حاکم بر این جنبش بودند. اسلام گرایی و شرق گرایی و مدرن ستیزی نه فقط در این جنبش جایی نداشت، بلکه پرچم اردوی مقابل، یعنی اردوی ارتجاع دینی و سلطنتی بود.

بزودی روشن شد که ایجاد و گسترش زیرساخت های اقتصادی و اداری برای رشد سرمایه داری، و حتی بعدها امحاء مناسبات ملکی پیشاسرمایه داری، در ایران از طریق یک انقلاب بورژوازیی رخ نمیدهد، بلکه حاصل یک پروسه بوروکراتیک از بالاست که نه فقط استبداد سیاسی را احیاء و ابقاء میکند، بلکه آن را به مهمترین ابزار یک مهندسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاپیتالیستی بدل میکند. با کودتای رضاخان، افق دیگری برای شکل گیری سرمایه داری در ایران گشوده شد. افقی که حتی برای بخشی از پیشقراولان مشروطیت عملی تر و مطلوب تر بنظر میرسید. در این دوراهی، بورژوازی ایران از نظر سیاسی بطور جدی به دو قطب اصلی تجزیه شد. در یک قطب، کشورسازی کاپیتالیستی معطوف به غرب، رشد کاپیتالیستی در ائتلاف با غرب و بعنوان بخشی از الگوی امپریالیستی جهان به خط رسمی دولت استبدادی در ایران تبدیل شد. مدرنیزاسیون اداری، سکولاریسم، نزدیکی با قدرتهای غربی و دنباله روی از مدل غربی در مناسبات اجتماعی و موازین فرهنگی و فراهم ساختن زیرساخت های اقتصادی و تولیدی برای رشد کاپیتالیسم در ایران در چهارچوب تقسیم کار جهانی موجود، پرچم دولت مستبد و مدافعان آن شد. در قطب مقابل بتدریج اردویی شکل گرفت که پرچم مخالفت با استبداد سلطنتی و دفاع از شاخه های بومی تولید سرمایه داری و کالایی در برابر سرمایه خارجی و انحصاری را بدست گرفت. در مقابل مدرنیزاسیون و غربیگری حکومت، در این اپوزیسیون عناصر و افقهای ضد غربی و بومی و ایدئولوژی شرقیگری رشد یافت. حتی مشروعه چی گیری و نو ستیزی اسلامی (که خمینی و مخالفتش با تقسیم اراضی و حق رای زنان سمبل آن بود) غسل تعمید "اپوزیسیونی" و ترقی خواهانه یافت و از آن اعاده حیثیت شد. این اردو بستر اصلی احزاب اپوزیسیون ملی و ضد استبدادی ایران در تمام طول دوران سلطنت بود. این اردو احزاب گوناگونی از خود بیرون داده است. اما در پس همه این گروهبندی ها، بروشنی میتوان این بستر سیاسی واحد و مشترک را مشاهده کرد. حتی حزب توده و جبهه ملی، که روی کاغذ و براساس آرمانهای سران شان در روزگاری قدیم تر، ممکن بود تا قبل از ۲۸ مرداد احزابی مدرنیست و سکولار محسوب شوند و نهایتاً سرنوشت اقتصادی ایران را در متنی جهانی می نگریستند، تنها با قرار دادن خویش در متن این اعتراض شرفزده سرمایه داری

بومی و با پذیرش اصول نقد و جهان بینی این اردوگاه به جریاناتی توده ای بدل شدند. بعد از ۲۸ مرداد و بخصوص بعد از اصلاحات ارضی ۴۷-۱۳۴۱، غلبه ایدئولوژیکی این افق بر اپوزیسیون ضد سلطنتی قطعی شد. و بالاخره با سقوط سلطنت و تشکیل جمهوری اسلامی، این خط برای مدتی به ایدئولوژی رسمی حکومت در ایران تبدیل شد.

دوران ماه عسل این جنبش بعنوان یک جریان سهم در قدرت چندان به درازا نکشید. حذف این جنبش از حکومت با تعرض خمینی به دولت بازرگان و سقوط او شروع میشود، با حذف بنی صدر قطعی میشود و با پایان دولت موسوی و پایان کار "خط امام" بطور قطع به فرجام میرسد. اینجاست که این جنبش، بار دیگر خود را در اپوزیسیون می یابد. وحدت کلمه ای که گروههای رنگارنگ این جنبش در دفاع از رژیم اسلامی دوران خمینی یافته بودند بار دیگر از میان میرود. تشتت بالا میگردد. تحولات سازمانی گوناگونی رخ میدهد. اکنون پرچم دوم خرداد یکبار دیگر این جریان را متحد و نسبت به اعاده سهمش در قدرت خوشبین کرده است.

افقهای مشترک

همانطور که گفتیم علیرغم تنوع وسیع سازمانی و تاریخچه های گوناگون، در اینکه، اردوی ملی - اسلامی حتی امروز یک اردو و کمپ واحد است تردید نباید کرد. اینها یک طایفه، یک قبیله سیاسی عظیم، را در مرکز سیاست ایران تشکیل میدهند. افق اجتماعی و برنامه اقتصادی شان یکی است. نقدشان به تاریخ تاکنونی ایران یکی است. اساطیر و پهلوانان دیوهای سیاسی شان یکی است. فرهنگشان یکی است. اخلاقشان یکی است. اعیاد و سالگردهای سیاسی مشترکی دارند. یک گنجینه ادبی واحد دارند. شعرا و ادبا و فیلمسازهایشان یکی است. مقدسات سیاسی و اجتماعی شان یکی است. سیاست خارجی شان یکی است. پای صحبت هم اند، در یک دیالوگ و "اتحاد عمل" ابدی مبارزاتی با هم اند، بهم نیرو میدهند و از هم نیرو میگیرند. دشمنانشان همیشه مشترک و دوستانشان همیشه مشترک اند. اصطلاحات و زبان سیاسی شان یکی است. نمازخوانهایشان "ایران را برای ایرانیان" میدانند و چپ هایشان متقابلا مواظبند که کسی به "مذهب توده ها" و "اسلام مترقی" اهانت نکند! اینها علیرغم همه فاصله گذاری های سازمانی و گروهی شان با هم، نسبت به هم "خودی" اند. یک قرارداد جمعی اعلام نشده، یک سنت سیاسی مشترک، مناسباتشان با هم و عکس العمل معمولاً هیستریک مشترکشان نسبت به جریانات "غیر خودی" (نظیر کمونیستهای کارگری) را تنظیم و هدایت میکند.

حضور این گروههای متنوع زیر پرچم دوم خرداد و دفاع از خاتمی ابدی یک همسویی تصادفی سیاسی و یا آنطور که برخی قلمداد میکنند حاصل اپیدمی "پراگماتیسم" و "خشونت پرهیزی" در اپوزیسیون ایران نیست. این یک جریان اجتماعی واحد است. بگذارید این وحدت و خویشاوندی سیاسی را در افقهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این اردوگاه بیشتر بشکافیم. بخصوص آنکه، همین مشخصات سرنوشت این جنبش را در کشمکشهای تعیین کننده آتی در ایران رقم خواهد زد.

ادامه دارد